



## «طالبان» زمان!

در آغاز «دهه زجر»، مطالبی در ارتباط با تحولات اخیر وجود دارد که مسلماً شایسته بررسی است. و مهم‌ترین سئوالی که امروز ذهن انسان را به خود مشغول می‌کند این است که بحران ایجاد شده و حمایت محافل استعماری از «جنبش سبز» و «تحولات» پسانتخاباتی کشور را به کدام سوی خواهد کشاند؟ همانطور که بارها در این وبلاگ‌ها عنوان کرده‌ایم، ما به تحولات کشور ایران، نگاهی منطقه‌ای و جهانی داریم. خلاصه اینکه ایران را در یک «آکواریوم» دربسته و مرزدار با محیط اطراف مورد بررسی قرار نخواهیم داد. برخورد منطقی، نگرش استراتژیک و مالی و اقتصادی ایجاب می‌کند که تحلیل‌ها اگر تمایل به ارائه راه‌حل دارد، حداقل در مرحله منطقه‌ای صورت گیرد. در نتیجه برای آنان که



«بررسی‌های» منطقه‌ای و جهانی را از پیش محکوم می‌کنند، و تحولات کشور ایران را فقط در ارتباط با مشتی دانشجوی ژولیده موی، و آخوند و ملا و چماق‌کش بازار مورد «بررسی» قرار می‌دهند، و نهایت امر با تکیه بر جفگیاتی که سازمان سیا تحت عنوان «تئوری توطئه» در دهه ۱۹۸۰ از کیسه بیرون کشیده، هر گونه تلاش گروه‌های دیگر را جهت ارائه یک تحلیل منسجم محکوم می‌نمایند، بسیار متأسفایم. در همینجا به اینان گوشزد می‌کنیم که اگر خودآگاهانه پای در این مسیر گذاشته‌اند بدانند که در سایه تحولات اخیر منطقه، راه خروج از این نوع نظریه‌پردازی که به تدریج در بن‌بستی ساختاری گرفتار خواهد آمد، کاملاً بسته شده. و اگر کسانی هستند که فقط از روی سبک‌سری و بی‌توجهی و دنباله‌روی از این و آن، در این «جاده» گام برمی‌دارند به آنان توصیه می‌کنیم با مطالعه و مذاقه نظر بیشتر به مسائل کشور بپردازند. خلاصه می‌کنیم، اگر نقش آگاهی ملت‌ها را به زیر سؤال نمی‌بریم و نخواهیم برد، به استنباط ما ملت‌های جهان در آکواریوم زندگی نمی‌کنند، و مسائل



سیاسی، اقتصادی و مالی در ارتباط با مجموعه روابط جهانی شکل می‌گیرد، نه به صورت خودجوش و خودسر!

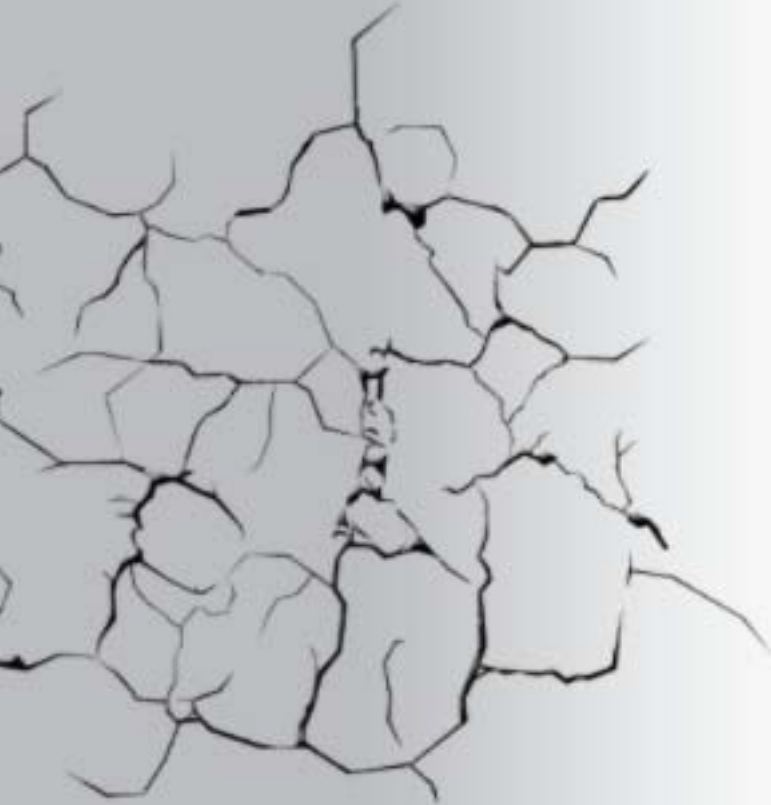
حتی خاورمیانه است. این مطالب مسلماً نیازمند توضیحاتی است که در یک وبلاگ نمی‌توان آنرا ارائه داد.

در همین چارچوب است که جهت دریافت مسیر آینده سیاسی در ایران، حضور ارتش ایالات متحد در افغانستان را به عنوان یکی از کلیدی‌ترین مسائل منطقه‌ای مورد بحث قرار می‌دهیم. می‌دانیم که ایالات متحد پس از دریافت این اصل کلی که نگاه‌داری دولت طالبان در کابل دیگر امکانپذیر نیست، در برابر دو انتخاب قرار گرفت. نخستین گزینه پذیرش دولت «اتحاد شمال» تحت نظارت شاه مسعود و قبول گسترش نفوذ کرم‌لین در افغانستان بود، و گزینه دوم اشغال نظامی این کشور. نیازی به توضیح نیست که کدام گزینه از نظر واشنگتن مهم و حیاتی تلقی شد؛ امروز چندین سال از اشغال نظامی افغانستان می‌گذرد و طی این مدت واشنگتن فقط و فقط یک هدف کلی را دنبال کرده: حفظ شبکه طالبان به هر صورت ممکن در رأس امور افغانستان، و حمایت از انزوای هر گونه شبکه سیاسی، نظامی و حتی محلی در صورت تخالف با این سیاست کلی! پر واضح است که آمریکا حتی شکل‌گیری جریان‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی در افغانستان را نیز منوط به تأیید همین ساختار طالبان‌پرور کرده.

در این میان تنها کارت برنده‌ای که مسکو از آن برخوردار است - اگر آنرا بتوان اصولاً یک کارت برنده به حساب آورد - دور نگاه داشتن روسیه از درگیری‌های مستقیم نظامی و امنیتی با شهروندان کشورهای مسلمان‌نشین منطقه است! در چنین آرایش سیاسی‌ای که مسکو قصد گذاشتن آنرا در بوق دارد، غرب در چارچوب منافع خود با ملت‌های مسلمان منطقه درگیر شده؛ روسیه در این میان هیچ‌کاره است! با این وجود می‌باید قبول کرد که، این «رابطه» مسلماً قابل دوام نیست؛ تهدیدات آمریکا بر علیه روسیه امروز پای به مراحل جدی‌ای گذاشته و اگر کرم‌لین هنوز به همکاری‌های مقطعی خود با محافل نفتی در واشنگتن چشم امید بسته، مسلماً می‌داند که ساختار سیاسی در غرب فقط ملهم از منافع محافل نفتی نیست. محافل دیگر، خصوصاً در لندن از عملکرد «نفتی‌ها» زیاد راضی نیستند.

به طور مثال می‌بینیم که ۱ درصد رشد ارزش سهام در بازارهای نیویورک، با بیش از ۳ درصد رشد قیمت نفت همراه می‌شود. به عبارت دیگر، در چارچوب مسائل اقتصادی‌ای که امروز پیش آمده، هر گونه چشم‌انداز پیشرفت اقتصادی

نتیجه این سیاست استعماری امروز در برابرمان قرار دارد. با گزینش «اشغال نظامی» عملاً راه خروج از افغانستان به صراحت بر ایالات متحد بسته شد! ولی در قلب این سیاست استعماری چند لایه استدلالی نیز از طرف واشنگتن فعال شده. به طور مثال تهدید مستقیم و مداوم روسیه به خروج نیروهای غربی از افغانستان! غرب بخوبی می‌داند که این عمل می‌تواند وسیله‌ای جهت ایجاد آشوب و کشاندن بحران‌های مذهبی به درون مناطق مختلف شوروی سابق شود، و دولت فعلی روسیه را در موضع پویت‌بوری سابق در جنگ افغانستان قرار دهد. لایه دیگر استفاده از موضع ضعیف روسیه در افغانستان جهت پیشبرد سیاست‌های منطقه‌ای واشنگتن در ایران، قفقاز، پاکستان و



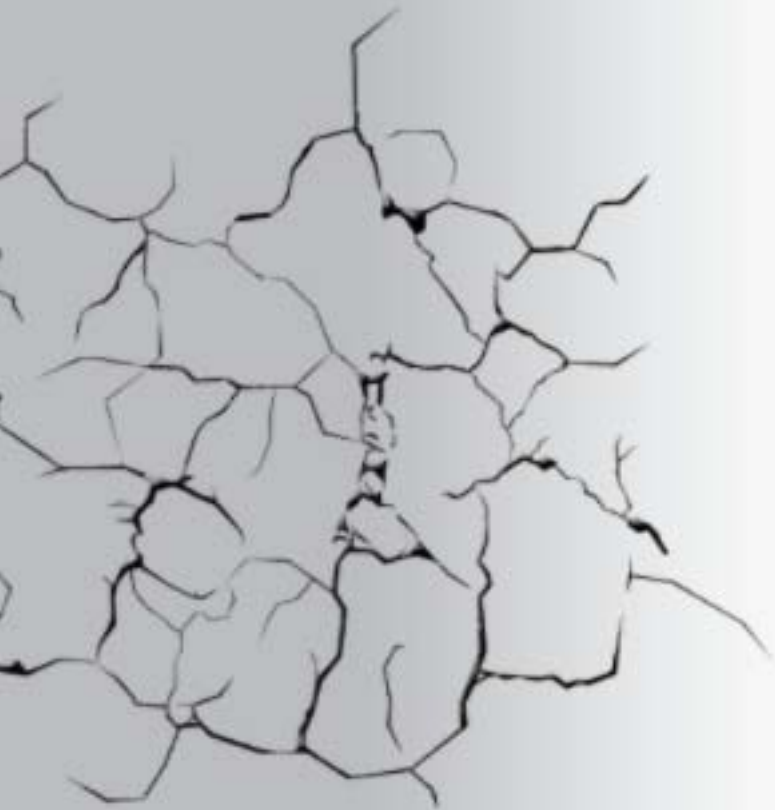
و مالی مستقیماً قیمت نفت را چندین درصد افزایش خواهد داد. خلاصه کلام اگر جهان سرمایه‌داری پای به یک مرحله «شکوفائی» ممتد اقتصادی از نوع دوران کلینتن و اواخر حکومت ریگان بگذارد، در این شرایط قیمت نفت خام در هر بشکه می‌تواند به بیش از ۵۰۰ دلار بالغ شود. نیازی به توضیح نیست ولی این صورتبندی در قیمت‌گذاری نفت خام که دست روسیه را جهت کنترل رشد صنعتی در غرب عملاً باز گذاشته، روزی از روزها از طرف محافل قدرتمندی که خواستار قیمت «منطقی» نفت خام خواهند بود مورد تهدید جدی قرار می‌گیرد. و آن روز است که حمایت از دولت‌های مذهبی در مرزهای روسیه از طرف ایالات متحد عملاً تبدیل به ضدیت و جنگ‌افروزی خواهد شد.

جنگ با جهان اسلام، بر خلاف آنچه بلندگوها اعلام می‌کنند، بیش از آنچه برای آمریکا خطر به شمار آید، دست روسیه را به عنوان یک منطقه مسلمان‌نشین و همسایه جهان اسلام در حنا خواهد گذاشت. آمریکا هنوز هم در چارچوب استراتژی سال‌های ۱۸۰۰، خود را یک «قدرت منزوی» نظامی به شمار می‌آورد؛ واشنگتن این اجازه را به خود می‌دهد که در صورت بروز بحران‌های جدی مذهبی در جهان اسلام، در آنسوی اقیانوس‌هایی که مرزهایش را از دیگر مناطق جهان جدا کرده «پناه» گیرد. با این وجود صورتبندی‌ها آنقدر که فکر می‌کنیم ساده نیست؛ اقتصاد آمریکا پس از پایان جنگ اول جهانی به شدت به واردات مواد خام از دیگر مناطق جهان وابسته شده، و این ارتباطات را نمی‌توان در شرایط جنگی «مدیریت» کرد.

با این وجود بحرانی که اخیراً بین چین و آمریکا بر سر مسائلی ظاهراً «نامعلوم» به راه افتاده، به صراحت یک زاویه از این تمایل به «انزوایی» استراتژیک را از جانب واشنگتن به نمایش می‌گذارد. اگر روابط مالی و اقتصادی بین دو پایتخت

بیش از این‌ها به بحران کشیده شود، این احتمال وجود خواهد داشت که برنامه تغییر «روند مصرف» که با تکیه بر تولید انبوه در کشورهای آسیای جنوب شرقی و خصوصاً چین، در بازارهای مصرفی غرب دنبال می‌شد، به طور کلی مختل شده، یا حتی به تعطیل کشانده شود. چنین تصمیماتی می‌تواند بر روند مسائل مالی و اقتصادی جهان تأثیری تاریخی و بسیار ماندگار برجای بگذارد.

به طور مثال، در آغاز از گزینه «اشغال نظامی» افغانستان توسط واشنگتن سخن به میان آوردیم، ولی در قلب مجموعه دلائلی که برای توجیه این گزینه می‌توان ارائه داد، تمایل واشنگتن بر نظارت مستقیم بر تحولات اقتصادی در آسیای مرکزی قرار گرفته. می‌دانیم که این منطقه از جهان امروز به عنوان شاه‌رگ ارتباطی میان چهار کشور تعیین کننده و گاه پرشمار ولی در هر حال بانفوذ عمل می‌کند. چین، هند، روسیه و ایران نه تنها از اهمیتی تاریخی در جهان برخوردارند که به تنهایی بیش از سه چهارم جمعیت جهانی را پوشش می‌دهند. این کشورها هم از منابع زیرزمینی کافی برخوردارند، هم گسترش بازارهای‌شان به حمایت شبکه دریانوردی جهانی که تحت نظارت انگلستان و آمریکا شکل گرفته نیاز ندارد، و هم با



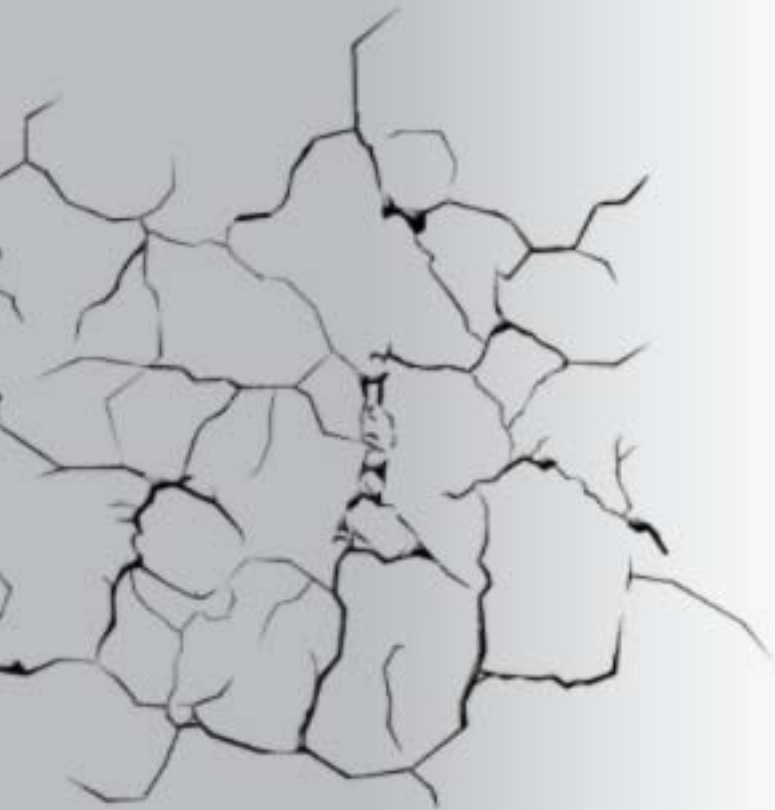
تکیه بر صنایع و فناوری‌های موجود در کشورهای روسیه و چین می‌توانند از فناوری‌های غرب بی‌نیاز باشند. این صورتبندی در فردای سقوط امپراتوری کارگری بلشویک‌ها، به صراحت لرزه بر پیکر سرمایه‌داری غرب انداخته بود.

در نتیجه، امروز ایالات متحد یک سیاست دولبه و «به نعل و به میخ» را در افغانستان اعمال می‌کند. هم می‌داند که نمی‌تواند از افغانستان به این سادگی‌ها خارج شود، چرا که «خروج» آمریکا از افغانستان به معنای بیرون ماندن از مهم‌ترین بازار جهان خواهد بود که در حال شکل‌گیری است؛ هم نمی‌خواهد که روسیه در این میان سهم زیادی از این شیرینی را به خود اختصاص دهد در نتیجه مرتباً مسکو را تهدید می‌کند که خارج خواهد شد، و این منطقه را به آشوب می‌کشاند! موضع‌گیری‌ای که مرتباً به عنوان یک گزینه ممکن «سیاسی» از زبان نوکران آمریکا در اروپای غربی شنیده می‌شود؛ و نهایت امر آمریکا بخوبی می‌داند که اگر اهرم‌های نظارت بر حکومت‌های اسلامی را که همان ارتش‌ها و نیروهای انتظامی وابسته و دست‌نشانده‌اند از دست بدهد، شکل‌گیری هر نوع حرکت، جنبش و حتی احزاب سیاسی در منطقه خارج از کنترل واشنگتن صورت خواهد گرفت. این است دلیل تکیه بیش از اندازه و حتی «غیرمعقول» واشنگتن بر حکومت‌های اسلامی و محافل وابسته به آخوندیسم در تمامی منطقه خاورمیانه و آسیای مرکزی!

واشنگتن که سه دهه پیش پروژه آخوندیسم را در کشور ایران تحت عنوان یک حرکت «ضدامپریالیست» به افکار عمومی در غرب «حقنه» کرد، امروز پس از سه دهه ترک‌تازی در این منجلاب، کارش به بن‌بستی کشیده که عملاً برای حمایت از نظریات اسلام‌گرایانه همه روزه میلیون‌ها دلار خرج تبلیغات سیاسی و ایدئولوژیک می‌کند! چرا که ایده‌های اصلی در این

«پروژه» نهایت امر پای در یک فروپاشی تدریجی گذاشت، و آمریکا ناگزیر شد که در اواخر دوران سردار سازندگی اوپاش سال‌های آغازین حکومت آخوندی را تحت عنوان «متفکر» و «معمار» و «نظریه‌پرداز» از حوزه‌های نکبت‌بار شیعی مسلکان بیرون کشیده، به نام «فلسوف» به دور دنیا بگرداند. امید این بود که «فلاسفه» کذا واشنگتن را از بن‌بست ساخته و پرداخته‌اش، یعنی کودتائی که تحت عنوان «انقلاب اسلامی» در ایران به راه انداخت بیرون بکشند. البته اگر این عمل تمام و کمال اجرائی نشد، حداقل واشنگتن توانست با تکیه بر عملکرد اینان مدتی برای خود «وقت اضافه» بخرد! این همان وقت اضافه‌ای بود که واشنگتن جهت نهائی کردن پروژه اشغال افغانستان به آن نیاز داشت.

در شنوده‌های اخیر در جلسات دادگاه تونی بلر، نخست وزیر پیشین در تشریح سیاست‌های دولت‌اش طی جنگ عراق، صریحاً گزینه حمله نظامی و اشغال ایران پس از تهاجم به عراق را مطرح کرد! خلاصه کنیم، این پروژه وجود داشت و امروز هم وجود دارد، و به احتمال زیاد همانطور که بارها و بارها نیز گفته‌ایم حضور فرد بی‌وجهه‌ای به نام احمدی‌نژاد در رأس حکومت جمکران فقط و فقط جهت فراهم آوردن زمینه همین تهاجم نظامی بر علیه ملت ایران بود. خوشبختانه



در سیاست‌های استراتژیک فعلی حمله به مرزهای مستقیم روسیه هنوز پیش‌بینی نشده، و ملت ایران اینبار از همسایگی با روسیه منفعت بزرگی نصیب‌اش شد؛ یک جنگ خانمانسوز از بیخ گوش‌مان گذشت. در نتیجه آمریکا بالاجبار به سیاست معمول خود یعنی آشوب و بحران در ایران متوسل شده.

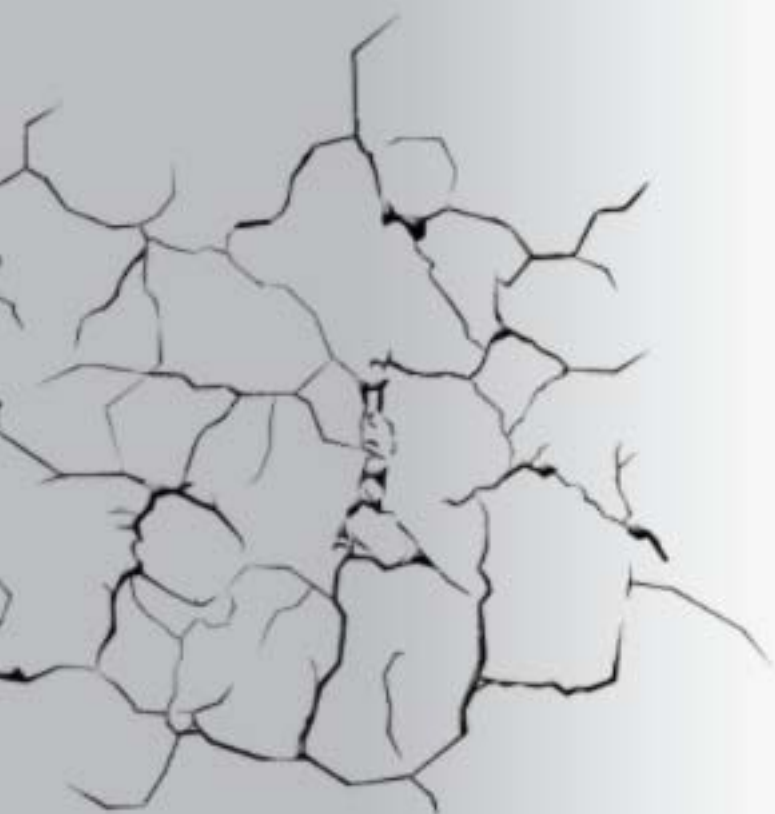
بحران‌سازی اخیر بر محور نتایج «انتخابات» در عمل دور جدیدی است از همان آشوب‌طلبی‌های گذشته. اینبار نیز به احتمال زیاد واشنگتن فقط به قصد خرید «وقت اضافه» می‌خواهد از طریق عملکرد اوباش و نانخورهای‌اش که طی سه دهه تمامی پست‌های حساس و امنیتی را در چارچوب منافع لندن و واشنگتن اشغال کرده‌اند روند جدیدی در روابط خود با روسیه، چین و هند برقرار کند. توضیح در مورد اینکه این «روند» به صراحت چه اهدافی را دنبال خواهد کرد قضیه «مثنوی هفتاد من کاغذ» می‌شود. ولی اینبار، برخلاف گذشته، دیگر پرواز بمب‌افکن‌های استراتژیک روسیه در مرزهای آلاسکا آنقدرها تعیین‌کننده به نظر نمی‌آید. آمریکا گویا قبول کرده که می‌باید از حمله به ایران دست بردارد و حضور کارشناسی روسیه را در بوشهر نهایت امر بپذیرد!

با این وجود اگر امروز «بحران‌سازی» به روابط آمریکا با چین کشیده شده، به هیچ‌عنوان نمی‌باید تعجب کرد. این تغییر به دلیل انحراف محورهای «مالی - اقتصادی» که در بالا به آن‌ها اشاره کردیم قابل پیش‌بینی بود، و اکنون به دلیل فروپاشی در جبهه طالبان شدت گرفته، چرا که چین در مقام یکی از دیواره‌های امنیتی مهم منطقه در حمایت از طالبان‌بازی اهمیت استراتژیک خود را در خطر می‌بیند. در عمل پکن سعی داشت که با به ارزش گذاشتن نقش

«سرنوشت‌ساز» خود در دکان طالبان‌سازی از احترامات فائقه و حق‌شناسی‌های عموسام بهره‌مند شود. حال که دیگر عموسام نمی‌تواند زیردست طالبان را بگیرد، دلیلی بر حمایت از پکن وجود ندارد، در نتیجه پکن هم پاچه عموسام را می‌گیرد. عکس‌العملی کاملاً منطقی!

از طرف دیگر شاهد عقب‌نشینی تمام و کمال ایالات متحد در پاکستان و در مورد سیاست‌های محدودکننده واشنگتن بر علیه هند نیز هستیم. فقط جهت اطلاع بگوئیم که هند در مقام بزرگ‌ترین دموکراسی جهان، صرفاً به دلیل شرایط استراتژیک و استقلال‌طلبی رهبران‌اش طی ۶۰ سال از طرف ایالات متحد در انزوای قرار گرفت که فقط کوبای فیدل کاسترو آن را تجربه کرده! این نیز یکی دیگر از شاهکارهای یانکی‌ها در تاریخ معاصر است.

در مجموعه بررسی‌های همین عقب‌نشینی است که به نقش «جنبش سبز» در منطقه می‌رسیم. این «جنبش» در عمل قصد دارد حکومت اسلامی، قانون اساسی این حکومت، و نقش کلیدی ولایت فقیه و خصوصاً روحانیت شیعه را در ساختار حاکمیت دست‌نخورده نگاه



دارد و کاری کند که «کارت‌های برنده» ایالات متحد در منطقه به هیچ عنوان صدمه نبیند. آمریکا می‌داند که در صورت برقراری آرامش در سطح جامعه مطالبات قشرهای مختلف مردم از دولت مطرح خواهد شد و این مطالبات نمی‌تواند از سوی محافل حاکم برآورده شود، در نتیجه با حمایت از «جنبش سبز» مطالبات عمومی را به پشت صحنه رانده، تا نتیجه مذاکرات‌اش با طرف‌های منطقه‌ای روشن شود. بالاتر در مورد افغانستان و شیوه برخورد دولت آمریکا با ملت افغان سخن گفتیم، شیوه برخورد با ایرانیان نیز دقیقاً همان خواهد بود. به عبارت ساده‌تر جلوگیری از ایجاد هرگونه تشکل سیاسی، خارج از «طالبان‌پروری‌های» رایج در حکومت‌های اسلامی. رهبری این جریان سرکوبگر سیاسی و «فرهنگ‌ستیزی» را نیز به میرحسین موسوی، نخست‌وزیر جنایتکار آیت‌الله خمینی سپرده‌اند، فردی که هزاران اعدام بدون محاکمه پرونده‌اش را حتی از آئین، جنایتکار نازی نیز سنگین‌تر کرده.

تلف کردن وقت ملت ایران در اطراف بگومگوهای «جنبش سبز» با چماقداران طرفدار آیت‌الله خامنه‌ای؛ فرستادن ملت ایران به تظاهراتی که در برابر دوربین خبرنگاران خارجی نهایت امر به معنای حمایت از حکومت اسلامی خواهد بود؛ آلوده کردن مشتی «روشنفکرانما»

و نویسنده و تحلیل‌گر «شکمی» به یک جریان فروهشته و ضدایرانی و تبدیل اینان به آدمک‌های بی‌ارزشی که تا چند صباح دیگر تئمه آبروی سیاسی و حرفه‌ای‌شان نیز بکلی از دست خواهد رفت؛ و ... نتایجی است که ایالات متحد در قفای بحران‌سازی «سبز» در ایران دنبال می‌کند.

به عنوان یک ایرانی، این حرکت ضد بشری را محکوم کرده، از هم‌میهنان مصرانه می‌خواهیم از شرکت در این فضا سازی‌های استعماری و از پای گذاشتن در میدان آشوب‌طلبی سبزه‌پرهیز کنند. این تحرکات استعماری، حتی اگر به فرض محال به سقوط احمدی‌نژاد نیز منجر شود، فی‌نفسه مفری برای به ارزش گذاشتن حقوق انسانی و مطالبات تاریخی ملت ایران نخواهد گشود. نتیجه نهائی فقط ارائه «وقت‌اضافه» به ایالات متحد جهت چک‌وچانه‌زنی با طرف‌های روسی، چینی و هندی است. اگر در این بساط دود و دمی وجود داشته باشد، فقط «دودش» به چشم ما ایرانیان خواهد رفت.

